

جان خسته !

زیباتر از گلی و فریباتر از گلی !
در بوستان حسن سرا پا چو سنبلی !

تا از گزند چشم حسودان شوی رها
نرگس نشسته در نکهت چون قراولی !

بر شاخسار لطف و ملاحمت چنان رخت
هرگز ندیده دیده خونین بلبلی !

جان می دهند پیر و جوان گر که بگذری
در رهگذار هر قدمت بی تأملی !

پر کن پیاله را که ز بیداد روزگار
این جان خسته هیچ ندارد تحملی !

بر درگهت نشسته چنان مرغ آرزو
شاید ز دان خال تو بینم تفضلی !

رضا شاپوریان
جمعه ۲۷ مای ۱۹۹۸